بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و نهم\_30 خرداد 1400

[کلام سید صدر در شرح وافیه]

در ادامۀ بحث اعتبار ظن در اصول دین شیخنا العلامه کلام را پایان می دهد به بحثی از مرحوم سید صدر در شرح وافیه، خود کتاب وافیه از فاضل تونی است، شرحش از سید صدر، به مناسبتی وارد بحث تقلید در اصول دین می شد، ضمن بیان این بزرگوار خود به خود روشن خواهد شد، که منظور ایشان از تقلید در اصول دین چیست. به هر حال می فرمایند ما دو قول اساسی داریم، یک قول می گوید تقلید در اصول دین جایز است، یک قول می گوید تقلید در اصول دین جایز نیست. بنابر هر دو قول برای مقلد اقسامی است، اما بنابراینکه بگوییم تقلید جایز است، مقلد 6 قسم دارد، چون یا تقلید او یا در مسأله ایی است که آن مساله حق است یا باطل است و علی التقدیرین یا این مقلد جازم است به این مسأله یا ظان است. در هر دو صورت تقلید در باطل که جازم هست یا ظان، یا اصرار او بر تقلید مبتنی بر عناد و تعصب است، مثل آن جملۀ **انّا وجدنا آبائنا علی ذلک** که می گفته­اند. یعنی راه علم و واگذاری تقلید برای آن­ها مهیا و میسر بوده، اما در این راه سلوک نکرده اند، و یا اصرار او بر تقلید مبتنی بر عناد و تعصب نبوده است.طبیعتا شش قسم می شود.

اما قسم اول **و هو من قلد فی مسألة حقه جازما بها،** در اصل توحید، نبوت ختمیه، امامت ائمه علیهم صلوات الله، تقلید کرده است ودر این مسأله حقه هم در اثر این تقلید جزم پیدا کرده است، در وجود صانع، صفات صانع، عدل صانع، دیگر اصول حقۀ اعتقادیه تقلید کرده، و جزم پیدا کرده است. این قسم اول.

سید صدر در شرح وافیه ادامه می دهد که این قسم اول مؤمن است، چون برای ما مهم حصول تصدیق است، آنچه که بر ما لازم است انجام دهیم تا مؤمن شمرده شویم، تصدیق است، اما این تصدیق از چه راهی حاصل می شود، راه مشخصی معتبر نیست، من أی طریق حصل.

این قسم اول. پس قسم اول شد: **من قلد فی مسألة حقه جازما بها**، این مؤمن است.

اما قسم دوم از این شش قسم که همگی تقلید صورت گرفته، تقلید در مسألۀ حقه است ظانا بها من دون جزم. چون این جا حالت تصدیق جازمانه محقق نشده است، مرحوم صدر این شخص را مؤمن نشمرده است، و اساسا سخنی از ایمان او به میان نیاورده است، بلکه سراغ این مسأله می رود که ببینیم این شخص مسلم هست یا نه؟

می فرماید **فالظاهر اجراء حکم المسلم علیه فی الظاهر**، باطنش را خدا می داند مائیم و همین ظواهر حال. همین اقرار صوری را ما کافی می دانیم اگر چه از باطن او خبر نداشته باشیم، بر آن مبنایی که مجرد اقرار صوری را کافی برای اسلامی می داند، این شخص مسلم است، فی الظاهر ، البته مسلم است که شرط اسلامش اقرار است. اقرار که صورت گرفت، حکم علیه بالاسلام، چون وضع و حال این شخص که از منافق بدتر نیست، ما منافق را ظاهرا در حکم مسلم می شمریم، چون اقرار کرده است، و لو آن تعابیر غلیظ و شدید در مورد منافقین در قرآن کریم بکار برده شده است، ولی مسلمان است، مادام که کلامی خلاف آن شهادتین از او صادر نشود.

پس این مقلد در مسألۀ حقه اگر به این مسألۀ حقه ظنی پیدا کرد من دون جزم، من دون تصدیق صدر عن جزم، مسلمان است، مخصوصا آن مقلدی که درست است الان جزم پیدا نکرده است به مسألۀ حقه اما مشغول به تحصیل علم و جزم است و قبل از وصول جزم و یقین از دنیا رفته است، این شخص مسلم است از نظر صاحب وافیه، شیخ رضوان الله تعالی علیه می فرماید شما قبلا مشاهده کردید که در معیار اسلام بحث است، اگر معیار اسلام را همین مجرد اقرار صوری بدانیم، بله این مسلمان است ولی ادله ایی داریم که مجرد اقرار صوری کافی نیست، باید احتمال بدهیم که او در ضمیر خودش آن چه را که می گوید بدان معتقد است. بله ظاهر برخی اخبار همان سخن صاحب وافیه است.به هر حال مسلم است نه مؤمن.

[تحقیق: کفایة شهادتین در تحقق اسلام]

طبق بیاناتی که ما مفصل در بحث تکفیر داشتیم و این جا هم خلاصه ایی عرض کردیم، صرف شهادتین برای تحقق اسلام بالمعنی اعم یعنی ورود در احکام خاص مسلم کافی است. مادامی که از او قرائن و شواهدی که ضد مفاد شهاتین باشد، دیده نشود. این در مورد اسلام این شخص، اما در مورد ایمان چون فرض ما ظن است، من دون جزم اگر آن ایمان محقق شده است و ایمان وارد قلب این شخص نشده است، نمی توانیم او را مؤمن بدانیم ولی اگر گفتیم ایمان هم مراتبی دارد که ما این را گفتیم و این شخص اقل مراتب ایمان را داراست، اگر چه ایمان به دلش رسوخ نکرده است، مؤمن هم خواهد بود، ایمان به دل رسوخ نکردن به معنای مؤمن نبودن نیست، از نظر فقهی، چه بسا کسی از نظر فقهی مؤمن شمرده شود ولی ایمان به دل او ورود نکرده و منزل نگرفته باشد، ما با توجه به همۀ مطالب گذشته این شخص را مسلم و در پایین ترین درجۀ ایمان از نظر فقهی میدانیم و احکام مؤمن برا و مترتب است.

این قسم دوم.

سید صدر شارح الوافیه قسم سوم را **من قلد فی باطل** می شمرد ولی مقلد در باطلی که جاز مشده است به آن مسآلۀ باطله اما من غیر ظهور حق و لا عناد، نه از او حقی اشکار شده است و نه دشمنی هم آشکار شده است، مثل انکار صانع. مقلدا منکر صانع شد، جزم به این مطلب هم پیدا کرد اما عنادی از او آشکار نشد، اگر چه حق هم به زبان او، جاری نشده است.

این قسم سوم که حکمش بماند.

اما قسم چهارم؛ **من قلد فی باطل و ظن به کذلک**، یعنی تقلید در باطل کرده اما جزم پیدا نکرده، ظنی از او حاصل شده است،

مرحوم شیخ می فرماید ظاهرا این دو ملحق هستند به کسانی که **یقام علیه الحجة یوم القیامة**. گمان می کنم مراد شیخ انصاری این باشد که طبق روایت عده ایی را روز قیامت حاضر می کنند به آنها می گویند چرا عملی ندارید؟ می گویند نمی دانستیم، حجت بر آن ها اقامه می شود به این که هل لا تعلمتَ؟ چرا نرفتی علم و جزم و تصدیق و ایمان یاد بگیری و آگاه شوی، این شخص هم اگر ازنظر شعور به این حد از شعور رسیده است که می شود بر او حجت اقامه شود، یقام علیه الحجة یوم القیامة. این مربوط به آن جهان، بعد مورد عفو و رحمت و مغفرت الهی قرار بگیرد یا نه، مربوط به ما نیست.

اما در مورد حکم دنیوی او می فرماید اگر به ان چه موجب کفر است، کانکار الصانع معتقد باشد، فرض هم همین است که جزم پیدا کرده است در قسم سوم، بله و اگر در قسم چهارم هم ظن او به حدی است که به نحوی این مسألۀ باطله مثل انکار صنع گره­ایی و لو نا محکم به دلش زده است، **فیحکم علیهما**، چه به آن جزام و چه به این ظان بالکفر

اما اگر چنین اعتقادی و چنین گره ایی در دل از او مشاهده نشد، این حکم به اسلامش می شود اگر انچه را که موجب اسلام است معتقد است، و آنچه مربوط به ایمان اصطلاحی است منکر می شود او را مسلمان می شماریم، منکر خدا و رسول نیست، منکر امامی است، مسلمانش می دانیم. این هم قسم سوم و چهارم.

**الخامس من قلد فی باطل جازما مع العناد**

**السادس من قلد فی باطل ظانا مع العناد**

در قسم سوم و چهارم عنادی از او دیده نمی شد در قسم پنجم و ششم عناد دارد، مقلد در باطل است، جازما مع العناد، این صورت پنجم. مقلد در باطل است ظنا مع العناد، این هم صورت ششم.

سید صدر می فرماید **هذان یحکم بکفرهما مع ظهور الحق و الاصرار**. اگر برای او حق آشکار شود اما او باز عناد بورزد چه جازم و چه ظان اگر اصرار بر عناد داشت، **یحکم بکفرهما.**

بعد ایشان وارد اقسام مقلد می وشد بنابر قول به عدم جواز تقلید که بحث جلسۀ آینده است.

[تعلیقه]

نکته ایی که در پایان عرض می کنم و در ابتدای بحث اشاره کردم، احتیاج به یک توضیح مختصر دارد، گمان من این است که منظور سید صدر در این تقسیم بندی ها از واژۀ تقلید، تقلید اصطلاحی در رساله های عملیه بالخصوص نیست، مراد از تقلید پیروی است، که هم شامل تقلید از یک مجتهد باشد در مسائل حقه که قسم اول و دوم ما بود از این شش قسم، هم شامل تقلید از انسان های معتقد به باطل باشد، از آباء و اجداد و رئسای قوم و قبیله و امثال ذلک، پیروی کند در یک مسألۀ باطل. همۀ این شش قسم از نظر ایشان مقسمش آن جایی است که ما اصل تقلید را در اصول اعتقادات جایز بدانیم.

عرض ما به محضر مبارک سید صدر این است آن کسانی که می گویند ایمان تقلیدی هم درست است، تقلید از من یجوز له التقلید را می گویم، و الا **انا وجدنا آبائنا علی ذلک** به صرف این آیا می توان اطمینان را موجب اسلام را دانست فی مسألة حقه یا نه؟ به نظر می رسد تقسیم بندی را باید به نحوی تغییر بدهیم که ان شاء الله در جلسۀ آینده خدمتتان عرض خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.